اندیشه آنتونی گیدنز

درگفت‌وگو با علی اصغر سعیدی جامعه شناس

چرخ های مدرنیته در مسیر جهانی

به اعتقاد آنتونی گیدنز (Anthony Giddens)، بشر امروز در عصر مدرنیته متأخر و ورود به جامعه جهانشمول جهانی، به نگرشی بازتابی و بازاندیشانه دست پیدا کرده است. از دید این جامعه شناس و نظریه پرداز بریتانیایی، در دهه های پیشین جامعه به شدت در پی تولید کالاهای معمولی بود ولی امروز به صورت متمرکز به تولید اطلاعات توجه دارد. گیدنز از کسانی که با نقد دیدگاه های راست و چپ فکری، برای ایجاد راه و نگرش سومی تلاش کرده و کوشیده است راه حل هایی را برای دستیابی بشر به زندگی مرفه و سعادتمند ارائه دهد. در گفت‌وگو با دکتر علی اصغر سعیدی، بیش از همه اندیشه بازتابی شدن بشر در عصر جهانی شدن و مدرنیته متأخر و پیامدهای آن و دستاوردهای احتمالی اجرایی کردن نظریات گیدنز در ایران مورد بحث قرار گرفت. سعیدی گفت‌وگوی کریستوفر پیرسون، استاد علم سیاست دانشگاه ناتینگهام و جورج سوروس با آنتونی گیدنز را در قالب کتاب «معنای مدرنیت» به فارسی ترجمه کرده است. گفت‌وگوی حاضر بررسی اندیشه های برجسته آنتونی گیدنز را در نظر دارد.

یوسف ناصری

آنتونی گیدنز یکی از نظریه پردازان راه سوم است که در چند سال اخیر اقدام هایی برای معرفی ایده ها و نظریاتش در جامعه ما صورت گرفته است. به نظر شما، نظریات گیدنز از چه جنبه ای می تواند مخصوصاً برای جامعه در حال گذار ما مؤثر باشد؟

نظریات آنتونی گیدنز حداقل از دو جنبه برای جامعه ما اهمیت دارد. اول این که نظریاتی در باب جهانی شدن دارد. چون اگر ما جهانی شدن را بپذیریم، در گیر پیامدهای آن می شویم. از جنبه دیگر، آنتونی گیدنز سؤالاتی بنیادی را درباره سیاست گذاری اجتماعی مطرح می کند و از این جهت می تواند برای جامعه ما هم مؤثر واقع بشود. از آنجا که جهانی شدن مسأله ای واقعی است که اتفاق افتاده و الان هم گفتمان برتر است، ما در حال لمس کردن پیامدهای آن هستیم. پس باید سیاست گذاری متناسب با این جهانی شدن را هم داشته باشیم.

برهمین اساس، می توانیم از اندیشه های گیدنز در تمامی زمینه ها از جمله حوزه سیاست و اجتماع بهره بگیریم. منظورم این است که آنتونی گیدنز مشکلات دولت رفاهی های غرب را مورد نظر قرار داده و نظریه پردازی کرده است و حتی توانست برای برخی از مشکلات آن راه حل ارائه بدهد ولی بالاخره دولت ایران هم به نوعی دولت رفاهی است. اگرچه خاستگاه های متفاوتی در دولت رفاهی وجود دارد، ولی در انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران، شعارهای رفاهی و عدالت خواهانه خیلی ملموس بود. پس از این جهت می توانیم بگوییم اندیشه های گیدنز برای جامعه ما بهداشتی و کاربردی است. نظریات گیدنز مربوط به حوزه نظر است که مشکلات با پیچیدگی های حوزه عمل را هم مشخص می کند و تا اندازه زیادی می تواند بخشی از مشکلات و عقب ماندگی هایی که ما در حوزه عمل داریم را با نظریه پردازی جبران کند.

چه لزومی دارد که اندیشه گیدنز به صورت برجسته ای در جامعه ما معرفی شود؟

البته به نظر من اندیشه های راه سوم مختص گیدنز نیست ولی او به عنوان فرد شاخص در این عرصه مطرح شده و توانسته است مشکلات دولت رفاهی های غرب را نظریه پردازی کند. یعنی افراد دیگری هم هستند که در این عرصه صاحب نظرند، کسانی همچون استیگلیتز که جایزه نوبل را در اقتصاد برد، اریک بک که با اندیشه جامعه ریسکی و جامعه پر بیم جامعه شناسی آلمان را تحت تأثیر قرار داده، کریس روژک که در حوزه مطالعات فرهنگی به موضوعاتی همچون تضادهای فرهنگی، گسترش توریسم و توریسم جهانی پرداخته، جان یوری که به سیال بودن جهان توجه کرده و دیوید هلد که به حوزه سیاست و جهانی شدن پرداخته است، همه این ها به این عرصه توجه داشته اند. از این نظر که دیگر اندیشه سوسیال دموکراسی کلاسیک کاربرد ندارد و تاچریسم یا نئولیبرالیسم هم بعد از سقوط شوروی، سرش به سنگ خورده است. بنابراین، باید راه حل های دیگری ارائه می شد و اهمیت گیدنز به خاطر این است که یکی از سرآمدان نظریه راه سوم است وگرنه بحث بازتابی شدن (Reflexive) جامعه، موضوعی است که نخستین بار از سوی جورج سوروس، کارشناس ارشد مالی، مطرح شد که شاگرد پوپر بوده است.

آیا به دلیل این که استادان و مترجمان ایرانی، بیش تر به ایده ها و نظریات گیدنز توجه داشته اند، او شهرت فراوانی در ایران کسب کرده است؟

من کمتر دیده ام که اندیشه گیدنز را از جهت گسترش یک گفتمان رفاهی مطرح بکنند و یا گفتمان سیاست گذاری اجتماعی او را در ایران معرفی کنند. عمدتاً به نظر می رسد که اندیشه گیدنز از دیدگاه موضوع مدرنیته و مدرنیته متأخر مطرح شده است و متأسفانه کاربرد اندیشه او را کمتر در نظر داشته اند. وی در حال حاضر نماینده مجلس لردها در بریتانیا هم شده است و تلاش می کند به یک سیاستگذاری اجتماعی و برنامه ریزی برای احقاق حقوق کودکان دست پیدا کند. به تعبیری، برخی از ایده های او به حل برخی از مشکلات جامعه خودش کمک کرده است اما برخی دیگر عمومی ترند و در سطح جهانی قابل ارزیابی است. گیدنز آدم عملگرایی است و سعی می کند در حوزه سیاست گذاری هم فعال باشد.

تلاش آنتونی گیدنز در جهت بهبود دولت رفاه، در راستای محور کلی دفاع از مدرنیته است؟

بله، به تعبیری می توان گفت که گیدنز ۵ مسأله بنیادی جهانی شدن، فردگرایی، چپ و راست، سازمان سیاسی و مسائل زیست محیطی را مطرح می کند. در این زمینه، باید گفت اگر ما جهانی شدن را بپذیریم، باید با پیامدهای آن هم روبه رو شویم. حتی غربی ها برای رفع بحران که می خواهند از شیوه هایی استفاده کنند که منجر به گسترش دولت رفاه شود. از این رو، به سمت شیوه های مختلفی از جمله شیوه های رفاه شرقی می روند و دارند آنها را مطالعه می کنند تا ببینند چه وضعیتی در مدل های شرقی هست که از آن طریق، کشوری مثل ژاپن و کشورهای جنوب شرق آسیا توانسته اند با بحران کمتری مواجه شوند. در چنین کشورهایی، دولت کمتر مداخله گرا است و با رشد نهادهای غیردولتی توانسته اند نظر گیدنز را کاربردی تر از ایده هابرماس قلمداد کرد، چون تأکید بیش تری بر حل مسائل جامعه دارد و تلاش برای ارائه راه حل را هم جزو وظایفش می داند؟

به نظر من، اندیشه گیدنز و هابرماس از دو جهت مانند هم هستند. مهم تر از همه این که اندیشه های آنها اندیشه هایی خرد - کلان هستند. یعنی اندیشه های آنها هم در حوزه خرد است و هم در حوزه کلان و رابطه ی هم میان ساختار (Structure) و فاعلیت (Agency) قائل هستند. گیدنز برخلاف بقیه جامعه شناسان، وارد عرصه سیاستگذاری شده است. اگرچه اکثر جامعه شناسان کوشیده اند اندیشه شان خروجی هم داشته باشد، ولی هیچکدام مانند گیدنز درپی اعمال یک نوع سیاستگذاری نبوده اند.

این که گیدنز هم در عرصه نظر کارکرده و هم با حزب کارگر بریتانیا همکاری دارد و نماینده مجلس هم است، سبب می شود ضعف های تئوری های خود را رفع کند؟

نظریه های گیدنز کاربردی تر است ولی نظریاتش به شدت موردانتقاد قرار گرفته است. برای این که در دوره جدید، باید نظر و عمل خیلی به هم نزدیک بشوند، یعنی وقتی کسی نظریه پردازی می کند باید بلافاصله آن را به حوزه سیاستگذاری ببرد. یکی از بحران های دوره جدید همین بحران سیاستگذاری است که درواقع چگونه باید انجام شود.

مهم ترین انتقادها و ایرادهایی که به نظریات گیدنز وارد می کنند، چیست؟

بسیاری از منتقدان می گویند جهانی شدن زیرسؤال است و آن را عامل ایجاد نابرابری می دانند، اما گیدنز به جهانی شدن اعتقاد دارد.

برخی از منتقدان او می گویند بسیاری از حرف هایش معلق و مبهم است. برای مثال، جان اریک کین آمریکایی که سوسیالیست و منتقد نظریه های گیدنز است، معتقداست که در مباحث کتاب شالوده جامعه (The Constitution of society) گیدنز ابهام وجوددارد. من هم که می خواستم این کتاب را به فارسی ترجمه کنم نتوانستم از آن سردربیاورم. از لحاظ محتوایی هم انتقادهایی به نظریات گیدنز وارد کرده اند. ازجمله دارندورف (Dhrendorf) نقد شدیدی نسبت به فردگرایی موردنظر گیدنز دارد و می گوید: اگر می خواهید به فرد جدید اهمیت بدهید، چرا با برنامه ها و سیاستگذاری های خود آزادی وی را درانتخاب کردن سلب می کنید. چون دولت رفاه به فرد فشار می آورد که باید به هر ترتیب کار و شغلی پیداکند و اگر شغل موردعلاقه اش را نمی تواند پیداکند، باید به کار دیگری مشغول شود و گرنه دولت رفاه نمی تواند در درازمدت به یک فرد بیکار مستمری بیکاری بدهد.

گیدنز، مدرنیته را یک پروژه غربی می داند، ولی جهانی شدن را یک فرایند طبیعی. این فرایند طبیعی به چه شکل به نظر او در دل آن پروژه جای می گیرد؟

ممکن است در این مسیر کشورهای غربی و توسعه یافته مسئولیت بیش تری به عهده داشته باشند، اما وقتی که مدرنیته به راه می افتد، دیگر نمی توان آن را صرفاً یک پروژه دانست. فرضاً وقتی نهادهای آموزشی جدید در غرب شکل می گیرند و در جوامع دیگر هم استقرار پیدا می کنند، درچنین حالتی نمی توان از آموزش غربی و آموزش شرقی سخن به میان آورد.

یعنی وقتی نهادهای جدید آموزشی فراگیر می شوند، آنها دیگر متعلق به همه جوامع می شوند. به فرض، مک دونالد برای نخستین بار در آمریکا عرضه شده است. ولی وقتی به هند می رود، طعم و مزه مدرنیته به ایده «مدرنیته ناتمام» باورداد. آیا می توان نظر گیدنز را کاربردی تر از ایده هابرماس قلمداد کرد، چون تأکید بیش تری بر حل مسائل جامعه دارد و تلاش برای ارائه راه حل را هم جزو وظایفش می داند؟

گیدنز علاوه بر طرح موضوع جهانی شدن، این پرسش را مطرح می کند که آیا جوامع جدید فردگراتر شده اند؟ فرد چه نقشی در جامعه دارد، آیا مسئولیت پذیر است، یا تکلیف پذیر و یا حق پذیر؟ آیا باید حقوق فرد را اعاده کرد و آیا فرد در مقابل این حقوق، مسئولیت هم دارد یا ندارد؟

همه اینها بحث هایی است که نئولیبرال ها و چپ ها مطرح می کردند. مسأله دیگری که گیدنز در نظر دارد، همین حوزه سیاست است و بحث چپ و راست و این که آیا چپ و راست معنی دارد یا ندارد؟ تمام این مفاهیم بنیادی که به نظر می رسید چپ ها و راست ها برایش پاسخ دارند، در عین حال با مشکلاتی برخورد کرد ولی گیدنز دوباره آنها را مطرح کرده و کوشیده است برایشان راه حل ارائه بدهد. در زمینه سازمان سیاسی هم او سؤال می کند که آیا ما برای دموکراسی باید از ساز و کارهای سنتی بیرون بیاییم. در حوزه سیاست، ممکن است جامعه ما با مشکل نوسانات مشارکت سیاسی روبه رو بشود ولی غرب هم با این نوسانات روبه رو است. اکنون افت شدیدی در نرخ مشارکت سیاسی کشورهای غربی وجود دارد. این هم درواقع ناشی از بحران نظریه پردازی موقعیت جدید است.

مسائل زیست محیطی و زیست بومی نیز از سوی گیدنز مطرح می شود و این ناشی از بن بستی است که چپ سنتی به علت درک نکردن اهمیت بازارها و عدم انعطاف پذیری، با آن درگیر است و اتفاقاً جامعه جدید باید در مقابل آن انعطاف داشته باشد. راست هم بنیادگرایی بازار را با نوعی اقتدارگرایی اخلاقی در هم ترکیب کرده و سطح دولت رفاه را تا حد یک تور ایمنی پاتین آورده است که این باعث شد همه جذب سرمایه ای که کشورهای اروپایی در آن دور کردند، به هزینه کاهش رفاه گروه های مختلف تمام بشود.

سؤال اساسی این است که آیا ما در ایران نباید به مسائل زیست بومی در توسعه توجه کنیم وآیا توسعه پایدار مسأله ما نیست؟ درواقع توسعه پایدار به نوعی مدرنیزه کردن استفاده از منابع طبیعی است که تقریباً همه کشورها با آن سر و کار دارند.

آنتونی گیدنز می گوید که در دوران مدرن، تحولی اساسی درهمه زمینه ها نسبت به دوران سنت به وجود آمده است و نمی توان چنین تحولی را انکار کرد...

برخی برخلاف این نظر گیدنز می گویند ما به پایان همه چیز رسیده ایم و طرح این موضوع به معنای پایان سیاست هم است. اما گیدنز معتقد است ما وارد یک دوره جدید شده ایم. اگر برخی موضوع پایان خانواده را مطرح می کنند، آنتونی گیدنز می گوید ما بایستی به تعادل جدیدی در خانواده جدید برسیم، به دلیل این که انواع خانواده ها در حال به وجود آمدن هستند و همه اینها مسائل حقوقی خاص خودشان را دارند.

چرا آنتونی گیدنز از به کار بردن اصطلاحات جدیدی مانند پست مدرنیته و پست مدرن پرهیز می کند و اصرار دارد که ما هنوز در دوره مدرنیته قرار داریم؟

البته آنتونی گیدنز اصطلاح «مدرنیته متأخر» را برای دوره کنونی به کار می برد. ولی به نظر می رسد از اندیشه های پست مدرن هیچ اندیشه سیاستگذاری بیرون نیاید. گیدنز تفاوتی هم میان مدرنیته متقدم و مدرنیته متأخر قائل می شود و مدرنیته متأخر را دوره ای می داند که از دو دهه قبل شروع شد.

یورگن هابرماس، اندیشمند آلمانی، در دفاع از موردقبول هندی ها را به آن می زنند.

گیدنز علاوه بر طرح موضوع جهانی شدن، این پرسش را مطرح می کند که آیا جوامع جدید فردگراتر شده اند؟ فرد چه نقشی در جامعه دارد، آیا مسئولیت پذیر است، یا تکلیف پذیر و یا حق پذیر؟ آیا باید حقوق فرد را اعاده کرد و آیا فرد در مقابل این حقوق، مسئولیت هم دارد یا ندارد؟

گیدنز ۵ مسأله بنیادی جهانی شدن، فردگرایی، چپ و راست، سازمان سیاسی و مسائل زیست محیطی را مطرح می کند. در این زمینه، باید با پیامدهای آن هم روبه رو شویم

گیدنز، مدرنیته را یک پدیده دوگانه می داند که بخش مثبت آن شامل زندگی مطمئن و امن و بخش منفی و تهدیدآمیزش دربرگیرنده صنعتی شدن جنگ و کشتار حداقل ۱۰۰ میلیون نفر در قرن بیستم است. آیا جنبه مثبت مدرنیته، بیش از جنبه منفی اش مورد توجه گیدنز است؟

بله، در اینجا باید از ارزش های راه سوم نام ببریم تا تفاوت آنها با دیدگاه چپ از یک سو و دیدگاه نئولیبرالیست ها از سوی دیگر مشخص شود.

در راه سوم، برابری، حمایت از اقشار آسیب پذیر، آزادی به مثابه استقلال فردی، هیچ حقی بدون مسئولیت نیست و هیچ اقتداری بدون دموکراسی نیست، مطرح می شود. در این دیدگاه، نقش فرد را به صورت یک نقش فعال در نظر می گیرد، به ویژه در رابطه با دولت و فرد یعنی سیاست و فرد می گوید در اثر منفعل شدن این رابطه، بحران به وجود می آید.

یعنی اگر انسان فعال باشد، می تواند موجب تقویت جنبه مثبت مدرنیته شود و از تهدیدهای آن بکاهد؟

بله، گیدنز موضوع جامعه رفاه مثبت را مطرح می کند و معتقداست که باید به استقلال فرد کمک شود و ازطریق آموزش فرد، چهل را ازبین ببریم و سلامتی و آسایش و جایگزین بیماری و پریشانی کنیم و به جای بطالت باید ابتکار قراردهیم. اما اتفاقاً رشد دولت رفاه کلاسیک موجب همه این عوارض شد، یعنی تا فرد بیمار می شد، به او توجه می کردند. سازوکار جامعه رفاهی مثبت این است که جامعه محور باشد و نه دولت محور.

در این حالت، هم حوزه سیاست فعال است و هم افراد.

البته جهانی شدن ما را وادار می کند که به صورت اجتناب ناپذیری به سمت یک جامعه رفاه مثبت حرکت کنیم.

آیا گیدنز به فرایندهای درحال تحول با امیدواری توجه دارد یا نه؟ چون حتی مارکس هم با وجود اعتقاد به اختلافات طبقاتی، به استقرار نظام ها و وضعیت های عادلانه هر انسانی امیدوار بود.

سیاست های راه سوم ممکن است در عمل با شکست مواجه شوند و با قطعیت نمی توان حکم بر ترجیح این سیاست ها داد. وقتی که جهانی شدن به عنوان یک سؤال اساسی به گسترش نابرابری ها راه بدهد، این مسأله موجب شکست یا برگشت روند جهانی شدن هم خواهدشد. اگر هم فردگرایی بیشتر، یعنی همان مسأله رشد فاعلیت افراد که دراثر رشد مدرنیت بازتابی دارد رخ می دهد، خود شرایطی خطرزا را برای افراد به وجود بیاورد و یا ریسک های جدیدی را ایجاد کند، ممکن است روند فردگرایی را متوقف کند. به بیان دیگر، وقتی می گویند ما وارد جامعه بازتابی شده ایم به این معنی است که این جامعه شرایط مختلفی را برای افراد به وجود می آورد و این افراد دیگر آن افراد گذشته نیستند و بایستی از آنها مسئولیت بیشتری بخواهند. اما این مسئولیت بیشتر دروضعیتی اتفاق می افتد که دست افراد در ساختن شرایط زندگی خودشان نسبت به گذشته بازتر است. درعین حال، ممکن است کسب توانمندی های جدید، پیامدهایی برای افراد داشته باشد.

پیامدهای این وضع هم در اندیشه راه سومی ها کاملاً مشخص نیست. چون راه سومی ها هم می گویند ما وارد جامعه ای شده ایم که پیش بینی کردن درآن روز به روز دشوارتر می شود. به همین دلیل شیوه های راه سومی ها نیز مشکلات خاص خودش را درپی دارد.

چه مشکلاتی در جامعه جدید رخ می دهد؟

این مشکلات ناشی از طبیعت جهان جدید است. در مدرنیته متأخر که با رشد اطلاعات، بازتابی شدن جامعه و فردگرایی جدید مواجه هستیم، نوع خانواده ها نیز درحال تغییر است.

بنابراین، درچنین وضعیتی، نیاز به یک نوع سیاستگذاری جدید هم است ولی این سیاستگذاری جدید کاملاً مشخص و روشن (Clear≠Cut) نیست که طبق آن به پیش رفت. چون راه سومی ها می گویند ما وارد دنیایی می شویم که عدم قطعیت هایش بیشتر می شود. پس وقتی ما وارد دنیایی می شویم که عدم قطعیت اش بیشتر خواهد شد، قطعیت سیاستگذاری زیرسؤال می رود.

این جامعه همان است که گیدنز آن را جامعه جهانشمول جهانی نامیده است؟

بله. به همین دلیل می گویند ما باید حوزه های خطر را در سیاستگذاری آینده تشخیص بدهیم و همه افراد جامعه باید به طور فعال مشارکت کنند تا به آن جامعه رفاهی مثبت برسیم. بر همین مبنا، وقتی راه سومی ها ارزش های موردنظر خود را مطرح می کنند، درواقع دارند چپ ها و نئوکلاسیک ها را به نقد می کشند. برای مثال، وقتی راه سومی ها مطابق ارزش های خودشان موضوع هیچ حقی، بدون مسئولیت مسئولیت را موردبحث قرار می دهند، به نوعی تلاش می کنند از الگوی رفاهی کلاسیک فاصله بگیرند که حق را بدون مسئولیت افراد، به آنها اعطا می کرد و براین بود حقوق سیاسی، اجتماعی و مدنی را اعاده بکنند. بدون این که مسئولیتی از افراد بخواهد.

مگر در قبال اعطای حقوق به شهروندان اروپایی، از آنها مسئولیت نمی خواهند که راه سومی ها به شدت دغدغه مسئولیت پذیری شهروندان را دارند؟

راست ها بیشتر بر مسئولیت و تکلیف افراد تأکید دارند، اما اندیشه چپ در مقابل، به حقوق افراد توجه می کرد و از دولت ها می خواست حقوق افراد را اعاده کنند.

به همین دلیل آنها خیلی به خودشان می بالند که دولت رفاهی کلاسیک و همه نهادهای رفاهی میراث چپ فکری است. راه سومی ها به طور وسیع این موضوع را مطرح می کنند، یعنی می گویند مشکلی که پیش آمده، ناشی از اخاق حقوق افراد بدون قبول مسئولیت بوده است. مثلاً مستمری های مختلفی به خانواده ها می دادیم، بدون این که از آنها بخواهیم درمقابل چگونه عمل کنند؟ درحالی که آنها فرزندان خودشان را با خشونت تربیت می کنند. یا این که می گویند ما از خانواده ها حمایت می کنیم ولی باز نسبت به زنان خشونت صورت می گیرد.

آمار کتک خوردن کودکان توسط والدین آنها در بریتانیا در سطح بالایی است، ولی بحث طلب مسئولیت در این خصوص، محدود به وضعیت خاص آن کشور است آیا موضوعی مطرح شده که به کل کشورها قابلیت تعمیم داشته باشد؟

راه سومی ها عموماً می گویند ما وارد دوره حق شده ایم ولی حقوق دو گروه سالمندان و کودکان را اعاده نکرده ایم و همیشه ما می گفتیم حقوق کودکان را تصویب می کنیم ولی این حقوق را به آنها اعطا نمی کنیم، پس باید این حقوق را اعاده بکنیم. درمورد سالمندان هم می گویند ما براساس گزارش ها و روایت های ناصحیحی آمده ایم برخی از حقوق آنها را سلب کرده ایم.

به این دلیل که آنها در سنی خاص مشاعرشان را ازدست می دهند. مثلاً حقوق اجتماعی مانند رانندگی کردن را از آنها گرفته ایم، درحالی که چنین کاری ضرورت ندارد. دراین موارد، راه سومی ها می گویند ما باید براساس موقعیت بیولوژیکی، به یک تجدیدنظر کلی دست بزنیم و یا درمورد این که می گویند چون کودکان به سن عقل نرسیده اند، پس آنها نمی توانند حقوق سیاسی را بگیرند، اعتقاد دارند باید تجدیدنظر کرد.

گیدنز اشاره دارد به این نکته که ما نسل اول جامعه جدیدیم و در یک وضعیت بغرنج قرار داریم. آیا چاشنی بدبینی توانسته در اندیشه او فرصت بروز پیدا کند؟

به نظر می رسد او خواسته حالت نامتعین بودن را درجامعه جدید توضیح دهد. درحال حاضر، دیگر نمی توان گفت ساختار متصلب اجازه نمی دهد که افراد نقش خود را داشته باشند. برهمین اساس، روز به روز با گردش بیش از پیش اطلاعات، تقابل ساختار جامعه و فاعلیت افراد افزایش پیدا می کند و فرد بیش از گذشته می تواند در ایجاد تحول مؤثر باشد. حتی این تحول و پویایی در خود خانواده ها هم هست و ما نمی توانیم بگوییم در جامعه عمدتاً خانواده های هسته ای وجود دارند که شامل مرد، زن و بچه های آن هستند. چون با بازتابی شدن جامعه، انواع خانواده درغرب به وجود آمده و اساساً در دموکراسی، زیست محیطی، سیاست و اجتماع، تحولات زیادی رخ داده است و درتمام جاها با چالش روبه رویم. اما این چالش به آن معنا نیست که همه چیز به هم بخورد و انسان ها در خلأ زندگی کنند.

آنتونی گیدنز هم قبول دارد در جایی افراد بالاخره قبول می کنند از کسب اطلاعات جدیدتر پرهیز کنند و دست به کنش بزنند و تصمیم گیری کنند. از وجوه منفی دوره مدرنیته، امکانات توتالیتری است که امکانات یک کشور در دست صاحبان قدرت قرار می گیرد و ممکن است استبدادی را به وجود بیاورند که خطرناک تر از استبداد دوره پیش از مدرن باشد. وجه منفی دیگر مدرنیته از دید گیدنز صنعتی شدن جنگ وتکامل قدرت نظامی است و در واقع صنعت می تواند برخلاف پیش بینی ها در جنبه هایی به کار گرفته شود که معطوف به صلح نباشد.

آنتونی گیدنز برای تقلیل خطرات مدرنیته چه پیشنهادهایی را ارائه می دهد؟

وی معتقد است با سیاستگذاری درست می توان برای تقلیل این خطرات تلاش کرد. او برخلاف دیدگاه افراطیون، نقش دولت - ملت ها را اساسی می داند و می گوید: اگر دولت - ملت ها در یک پروژه جهان - میهنی، روندهای دموکراسی را جلو ببرند، جهانی شدن به افق های معتدل تری دست پیدامی کند.

در همین زمینه، می توان گفت در دوره جهانی شدن، امکان رشد نیروهای ضد دموکراتیک هم وجوددارد و به همین خاطر امکان برگشت از جهانی شدن هم محتمل است. ما دیدیم که آمریکا با حمله به عراق جنگ کننده ای را به راه انداخت و دراوایل کار هم موفقیت هایی کسب کرد ولی درهمان اوایل جنگ، برخی از راه سومی ها می گفتند که خیلی زود است درمورد پیروزی نهایی ایالات متحده صحبت کنیم چون به خاطر روندهای جهانی شدن، نیروهایی که به قصد جهانی سازی جلو می روند، عقب نشینی خواهندکرد.
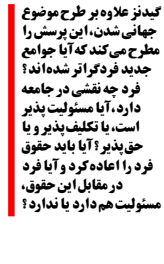
در آن زمان، شاخص های اقتصادی ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ نشان می داد که آمریکا توان حمایت از صنایع داخلی و حتی بخش کشاورزی اش را ندارد. می خواهم بگویم که جهانی شدن یک فرایند است و احتمال تغییر موقعیت وجوددارد.